



هایک هوسپیان مهر (Haik Hovsepiyan Mehr)

در این نوبت از معرفی مشاهیر تاریخ کلیسا به زندگی هایک هوسپیان مهر (Haik Hovsepien Mehr) خواهیم پرداخت.

هایک هوسپیان مهر در ۶ ژانویه سال ۱۹۴۵ میلادی، (۱۳۲۳ ه.ش) در ایران، شهر تهران متولد گشت و به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۹۴ میلادی، (۱۳۷۲ ه.ش) کشته شد.

او به عنوان نخستین فرزند خانواده‌ای ارمنی از طبقه متوسط به دنیا آمد. و بعدها سه برادر دیگر به نامهای ادوارد، روبیک و جورج به جمع خانواده افزوده شدند. او در نه سالگی به دلیل جدایی والدینش و فشار مالی و اجتماعی بر مادرش مجبور شد برای مدتی به عنوان شاگرد کفّاش کار کند. او از سیزده سالگی با دعوت یکی از همسایه‌ها به جلسات خانگی دعاخوانی دعوت شد و اگر چه ارامنه به طور سنتی مسیحی هستند، اما هایک از همان سن کم در حدود چهارده، پانزده سالگی با درک شخصی و قلبی خودش، عیسی مسیح را به عنوان منجی خود پذیرفت و به مجامع پنطیکاستی پیوست.

او در هفده سالگی، خدمت کلیسایی خود را با مسؤولیت کلیسای کوچکی در مجیدیه، یکی از محله‌های شرقی تهران، آغاز کرد. مدتی بعد او به خدمت سربازی اعزام شد و در گرگان، در شمال ایران در کنار دریای خزر، مستقر شد. سپس آن جا نخستین کلیسای خانگی را در میان اقلیتی از خانواده‌های ارمنی پایه‌گذاری کرد.

در سال ۱۹۶۶ میلادی، (۱۳۴۴ ه.ش) پس از پایان خدمت سربازی او با تاکوش جیناگوسیان (Takoosh Ginagosian) ازدواج کرد. یک سال بعد، زمانی که او کشیش کلیسای مجیدیه تهران بود اعلام کرد که حس فراخواندگی به گرگان دارد. کلیسا از این دعوت پشتیبانی کرد و تلاش برای یافتن مکانی برای کلیسا آغاز شد. در نهایت،

خانه‌ای قدیمی متعلق به خانواده‌ای آشوری، که آنها نیز مسیحی بودند، به کلیسای خانگی تبدیل شد.

در دهه ۱۹۶۰ میلادی، (۱۳۳۸ ه.ش) هایک به همراه کشیش آمریکایی مارک بلیس (Mark Bliss) و خانواده‌هایشان تصمیم گرفتند در شهر مسلمان‌نشین گرگان واقع در شمال ایران که در آن زمان هیچ کلیسایی در آن وجود نداشت، اقدام به تأسیس کلیسایی مسیحی کنند؛ این کار در آن زمان بسیار خطرناک و جسورانه به شمار می‌رفت، چرا که فضای غالب مذهبی در آن منطقه کاملاً اسلامی بود و مسیحیت یک اقلیت به شمار می‌آمد.

این گونه روایت شده که دلیل این تصمیم چنین بوده که در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۶۹ میلادی، (۱۳۴۷ ه.ش) هنگام ترجمه در یک کنفرانس ویژه کشیشان، هایک ناگهان شروع به گریه کرد. او احساس کرد خدا از او می‌پرسد: آیا حاضر هستی برای بشارت به مسلمانان، رنج ببینی؟ و پاسخ او آرام و تسلیم شده بود: "هر چه تو بخواهی، خداوندا."

در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۶۹ میلادی، (۱۳۴۷ ه.ش) هایک، همسرش و فرزند شش ماهه آنها به همراه خانواده این مبلغ مذهبی آمریکایی از تهران به گرگان رانندگی می‌کردند که به دلیل نور بالای ماشینی که از رو به رو می‌آمد آنها دیدشان را از دست دادند و ماشینشان با یک تریلر خاموش برخورد کرد. چهار کودک سرنشین در دم کشته شدند. مسافران بزرگسال زنده ماندند، اما هوسپیان و تاکوش دچار جراحات فراوان شدند که البته بهبود یافتند. هر چند از دست دادن نوزاد چند ماهه برای این خانواده جوان اتفاق تلخی بود و خانواده‌ها در شوک عظیمی بودند اما هایک و همسرش صبورانه سعی کردند این رویداد را پشت سر بگذارند.

هایک، با وجود این اندوه سنگین، از تصمیم خود بازنگشت و مسیر بشارت را با استواری ادامه داد. آنها به گریان بازگشتند و با وجود سختیها و آزار و اذیتها، در کلیسا به کار خود ادامه دادند. او با کمک مارک بلیس، رهبران مسیحی محلی را آموزش داد تا خودشان هدایت این جوامع را بر عهده بگیرند. هایک انگیزه قوی برای تبلیغ مسیحیت در میان مسلمانان ایران داشت. او یک مدافع صریح مسیحیت، مبلغ و یک موسیقی‌دان با استعداد بود و پس از بازگشت به گریان، دوباره به عنوان کشیش فعال شد و انجیل را در میان مسلمانان گسترش داد. به دلیل نفوذ عمقی اسلام در تفکرات مردم آن دوره، و عقب‌نشستن هایک از ادامه فعالیت‌هایش، او بارها مورد تهدید گروه‌های اسلامی قرار گرفت. آنها بارها با خشونت، مراسم مذهبی را مختل کرده، به پنجره‌های کلیسا سنگ پرتاب می‌کردند و نوکیشان را تهدید می‌نمودند. اما هایک این شهر را دوست می‌داشت و از آن جایی که بسیار خوش‌رو و صبور بود همچنان عده اندکی با او هم صحبت می‌شدند و با وجود ترس به سوی مسیح می‌آمدند.

پس از برچیده شدن حکومت شاهنشاهی در ایران و استقرار جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی، (۱۳۵۷ ه.ش) فضای مذهبی کشور به شدت دگرگون شد. در دوران جدید، آزادیهای دینی به طور چشم‌گیری محدود و نوعی خفقان مذهبی برای تمام اقلیتهای دینی، به ویژه مسیحیان، به وجود آمد. در همان روزهای نخستین پس از پیروزی انقلاب، گروه‌هایی از اسلام‌گرایان تندرو تلاش کردند کلیساها را مورد حمله قرار دهند. یکی از این موارد، اقدام به آتش زدن کلیسایی بود که تنها با دخالت یک روحانی مسلمان محلی خنثی شد. با این حال، این اتفاق تنها نشانه‌ای از موج شدید بی‌اعتمادی و دشمنی حکومت جدید با مسیحیت در ایران بود.

حکومت اسلامی تازه تأسیس، هیچ گونه تسامح مذهبی نسبت به دیگر مذاهب و فرقه‌ها نداشت و از دیدگاه شرعی رهبران این نظام، تغییر دین از اسلام به مسیحیت مصداق صریح "ارتداد" به شمار می‌رفت — که طبق فقه اسلامی، حکم آن اعدام است.

در این فضا، کلیساهای نه به عنوان محل عبادت، بلکه به چشم تهدید و پایگاه‌های نفوذ غربی نگریسته می‌شدند. رسانه‌ها و نهادهای امنیتی، کلیساهای فارسی زبان و فعالان مسیحی را متهم می‌کردند که در پی تبدیل مسلمانان به مسیحیت و جاسوسی فرهنگی برای دشمنان نظام هستند؛ به همین دلیل، از همان سالهای نخست، سیاستهای سرکوب سیستماتیک علیه کلیساهای و رهبران برجسته مسیحی آغاز شد.

جمهوری اسلامی به تدریج:

- تبلیغ مسیحیت را ممنوع اعلام کرد؛
- کلیساهای فعال را تحت کنترل و نظارت شدید امنیتی قرار داد؛
- مسیحیان نوایمان با پیش زمینه اسلامی را بازداشت و زندانی کرد؛
- و در مواردی، به حذف فیزیکی و ترور رهبران شاخص مسیحی دست زد.

بعد از انقلاب مبلغان آمریکایی از ایران اخراج شدند ولی کلیسای پنطیکاستی تقریباً در سالهای اوّل پس از انقلاب اسلامی به راه خود ادامه داد. در سال ۱۹۸۱ میلادی، (۱۳۵۹ ه.ش) هایک به عنوان سرپرست کل جماعت ربّانی برای سراسر ایران انتخاب شد و بنابراین به همراه خانواده‌اش به تهران نقل مکان کرد. و رهبری چندین کلیسای پنطیکاستی فارسی زبان را در ایران بر عهده داشت. هایک همچنین همکاری بیشتری بین کلیسای پنطیکاستی ایران و سایر کلیساهای پروتستانی انجیلی برقرار کرد و در سال ۱۹۸۶ میلادی، (۱۳۶۴ ه.ش) به عنوان رئیس شورای تازه تأسیس کلیساهای پروتستان ایران انتخاب شد. او شخصی بود که به قوّت از حقوق مسیحیان در ایران، از جمله

حق اعلام بشارت انجیل و گسترش ایمان در میان مسلمانان دفاع می کرد و یکی از کسانی بود که در ایران به طور فعال در زمینه پخش مژده خوش انجیل به سوی ایرانیان غیر مسیحی حرکت کرد و به کلیساهای مخفی زیر زمینی که در نقاط مختلف کشور برپا شده بود سر می زد و به آنها کمک می کرد.

همچنین کلیسای جماعت ربّانی در سال ۱۹۸۷ میلادی، (۱۳۶۵ ه.ش) در پی عملیات انفال و آوارگی پناهجویان کُرد عراق که به ایران گریخته بودند با بسیج هشتاد داوطلب، به مدت دو ماه به پناهجویان کرد عراقی، غذای گرم و کمکهای انسانی ارائه کرد.

به علاوه پس از زلزله رودبار و منجیل در سال ۱۹۹۰ میلادی، (۱۳۶۸ ه.ش) کلیسای جماعت ربّانی با مشارکت در ساخت مدرسه‌ای به نام "عیسی بن مریم" در گیلان برای روستاییان زلزله زده گیلان نقش آفرینی کرد. و این اقدامات به عنوان بخشی از خدمات انسان دوستانه کلیسا شناخته شد.

بعد از انقلاب، حکومت ایران، هر گونه دعوت یک مسلمان به مسیحیت را جرم می شمرد و آن را ارتداد قلمداد می کرد و مجازات مرگ برایش تعیین کرده بود. در ۳ دسامبر ۱۹۹۰ میلادی، (۱۳۶۸ ه.ش) کشیش مسیحی، حسین سودمند (Hussein Soudmand) که از اسلام به مسیحیت گرویده بود، توسط جمهوری اسلامی اعدام شد تا ترسی در دل سایر کسانی که بخواهند در ایران از اسلام به سوی مسیحیت بروند، افکنده شود اما کشیش هایک به همراه عده‌ای دیگر از مسیحیان و همکاران بر سر مزار او رفتند و در آن جا سرود روحانی خواندند. همچنین او در دیدار از خانواده کشیش سودمند، با محکوم کردن این جنایت، به خانواده او دلداری و قول حمایت داد.

در سال ۱۹۹۳ میلادی، (۱۳۷۱ ه.ش) دولت دستور داد:

- مغازه‌داران غیر مسلمان باید تابلویی بزنند که مشخص کند دین‌شان چیست؛
- مشتریان باید دین خود را قبل از معامله، اعلام کنند؛
- کلیساهای باید تعهد کتبی دهند که به هیچ مسلمانی بشارت ندهند.

اما در همان سال ۱۹۹۳ میلادی، (۱۳۷۱ ه.ش) هایک جزو یکی از دو رهبر کلیسایی بود که از امضای بیانیه‌ای مبنی بر عدم اجازه ورود مسلمانان یا نوکیشان مسلمان به کلیساهای خود خودداری کرد.

او گزارش مفصلی در مورد نقض آزادی مذهبی تهیه کرد و از رینالدو گالیندو پل (Reynaldo Galindo Pohl)، نماینده ویژه سازمان ملل متحد در ایران، دعوت کرد تا از کشور بازدید کند و با کشیشان پروتستان و مقامات دولتی دیدار کند تا در مورد نقض قوانین بحث کنند. او همچنین از وزارت ارشاد اسلامی خواست به حقوق اقلیتهای مذهبی مندرج در قانون اساسی ۱۹۷۹ میلادی، (۱۳۵۷ ه.ش) احترام بگذارد اما آنها به اسقف هوسپیان و فرقه‌ای که او نمایندگی می‌کرد، یعنی "جماعت ربّانی"، دستور دادند که از دستورالعملهای زیر پیروی کنند:

۱. مراسم کلیسا نمی‌توانست به زبان فارسی، زبان رسمی ایران، برگزار شود؛
۲. برای اعضای کلیسا باید کارت عضویت صادر شود و آنها باید هنگام حضور، کارت خود را ارائه دهند؛
۳. فهرست اعضا، به همراه آدرسها، باید به مقامات دولتی تحویل داده شود؛
۴. جلسات باید محدود به یکشنبه‌ها باشد، نه جمعه که روز رسمی عبادت مسلمانان است؛
۵. فقط اعضا می‌توانستند در جلسات یکشنبه شرکت کنند؛

۶. اعضای جدید تنها پس از اطلاع وزارت اطلاعات و ارشاد اسلامی می‌توانستند به عضویت اضافه شوند و در جلسات پذیرفته شوند.

هایک آشکارا با تمام خواسته‌های آنها مخالفت کرد و اعلام کرد که «او و سایر همکارانش هرگز در برابر چنین خواسته‌های غیر انسانی و ناعادلانه‌ای سر تعظیم فرود نمی‌آورند» و «کلیساهای ما به روی همه کسانی که می‌خواهند وارد شوند، باز است.»

او پس از اعتراض به نحوه برخورد دولت ایران با دوست و همکارش مهدی دیباج (Mehdi Dibaj) کشته شد. در سال ۱۹۹۳ میلادی، (۱۳۷۱ ه.ش) هنگامی که هایک خبر صدور حکم اعدام کشیش مهدی دیباج، نوکیشی که از اسلام به مسیحیت گرویده بود و تقریباً ده سال زندانی بود را دریافت کرد، بی‌وقفه تلاش کرد تا توجه جهانی را به وضعیت اسفناک کشیش دیباج جلب کند. هوسپیان کمپینی برای دیباج به راه انداخت تا به عنوان برادر ایمانی وظیفه خود را ادا کند و مانع اجرای حکم اعدام او گردد. دولت جمهوری اسلامی مهدی دیباج را که از اسلام به مسیحیت گرویده بود پس از تقریباً ده سال زندان که دو سال آن را در سلول انفرادی گذرانده بود پس از تحمل شکنجه روحی و جسمی و جدا کردن او از خانواده‌اش، به اعدام محکوم کرد.

هایک در این قضیه شدیداً وارد عمل شد و نامه‌های علنی به مسئولان نوشت. و این موضوع را در رسانه‌ها، جهانی کرد و در کلیساهای بین‌المللی مطرح کرد و خواستار آزادی فوری مهدی دیباج شد. تلاشهای او منجر به خشم جهانی شد. او با رایزنیهای خود با سازمانهای بین‌المللی توانست دولت ایران را مجبور کند تا حکم اعدام دیباج را متوقف کند و همین فعالیتهای آشکار هایک در بشارت دادن و ایستادگی او در دفاع از مسیحیت و حقوق مسیحیان او را به خاری در چشم دولت ایران تبدیل کرد.

تحت فشارهای بین‌المللی دولت ایران بالاخره مهدی دیباج را در ۱۶ ژانویه ۱۹۹۴ میلادی، (۱۳۷۲ ه.ش) آزاد کرد اما چند روز بعد هایک از تهران ناپدید شد و در حالی که تمامی دوستان و خانواده‌اش با نگرانی در پی یافتن خبری از او بودند، مرگ او در ۳۰ ژانویه ۱۹۹۴ میلادی، (۱۳۷۲ ه.ش) به خانواده‌اش گزارش شد.

جسد او با ضربات فراوان چاقو مثله شده بود و طبق گزارشات ۲۶ ضربه چاقو به او وارد کرده بودند و روی سینه او حفره‌ای عمیق و بزرگ از آلتی بُرنده وجود داشت. مقامات دولت ایران جسد برادر هایک را به عنوان شخص مجهول‌الهویه دفن کرده بودند اما کلیسا از دادگستری تقاضای نبش قبر کرد تا جسد وی را به گورستان مسیحیان منتقل کنند. در این میان خانواده برادر هایک به محل قتل رفتند و در گفتگو با شخصی که جسد را یافته بود شنیدند که این شخص اذعان کرد با دیدن صلیب روی کت این شخص و کارت شناسایی او متوجه شدم که این فرد بایست یک شخصیت شناخته شده مسیحی باشد. اما مأموران دولت با وجود چنین مدارکی او را با سرعت به عنوان مجهول‌الهویه دفن کرده بودند و همین ظن‌ها مشخص کرد که دقیقاً قاتل یا قاتلین از درون خود حکومت اسلامی هستند.

در حالی که دولت در ابتدا هر گونه دخالتی را در این ماجرا انکار می‌کرد، مسیحیان ایرانی ادعا کردند که او به دلیل اعتقادات مسیحی و ایستادگیش برای احقاق حق جامعه مسیحیان به قتل رسیده است. برادر هایک بهای ایستادن برای آزادی جان برادر ایمانی خود را با خونش داد. مدتی پس از قتل کشیش هایک، کشیشان مسیحی دیگری از جمله خود مهدی دیباج نیز بعداً ترور و حذف فیزیکی شدند. با این حال، دولت ایران همچنان از هر گونه دست داشتن در این ترورها امتناع می‌کرد و در مواردی حتی تلاش می‌نمود تا انگشت اتهام را به سوی گروه‌هایی چون سازمان مجاهدین خلق نشانه رود. اما با توجه به این که چنین سابقه‌ای از این گروه در قبال مسیحیان مشاهده نشده و از سوی دیگر تاریخ

حکومت اسلامی بارها شاهد حذف فیزیکی مخالفان بوده است، می‌توان نتیجه گرفت که دولت با این اقدام دو هدف هم زمان را دنبال می‌کرد: از یک سو، حذف رهبران مسیحی جسور و تأثیرگذار از صحنه؛ و از سوی دیگر، فراهم آوردن بهانه‌ای تبلیغاتی برای سرکوب سایر مخالفان سیاسی خود.

جوامع مسیحی درون و بیرون از ایران، با احترام، یاد و خاطرهٔ برادر هایک هوسپیان مهر را گرامی داشتند و در سالگرد درگذشت او نیز، با برگزاری مراسم یادبود، از فداکاری و ایستادگی‌اش تجلیل به عمل آوردند. هایک یکی از چهره‌های برجسته و پیشگام در آغاز جنبشی نوین برای شناساندن مسیح به مردم ایران بود. به واسطهٔ تلاشهای خستگی‌ناپذیر برادر هایک در خدمت بشارت در شهرهای مختلف ایران، و صدای گرم و دلنشین او که در قالب سرودها و موعظه‌های مسیحی بر نوارهای کاست باقی مانده، بسیاری از ایرانیان برای نخستین بار با پیام نجات مسیح آشنا شدند.

کشیش هایک، با ایمان استوار و روحیهٔ خستگی‌ناپذیر خود در دفاع از حقوق مسیحیان نوکیش در ایران شناخته شد و صدای گرم و دلنشین او نیز در خاطر بسیاری از ایرانیان مسیحی ماندگار شد. از او سرودها و موعظه‌هایی به جا مانده که گوش سپردن به این سرودها، افزون بر یادآوری امید به منجی و یادآوری کلام، یاد برادر هایک را در دلها زنده نگه می‌دارد و تداعی‌گر عبور جامعهٔ مسیحی از مسیری دشوار و پر رنج در دوران جفا و فشار است.

فعالیتهای هایک، نقطهٔ عطفی شد که باعث ورود خادمان دیگری همچون کشیش مهدی دیباج و کشیش محمد باقر یوسفی ملقب به "روانبخش" به صحنه شد و مسئلهٔ جفای دولت وقت بر مسیحیان داخل ایران و ریختن خونهای نوکیشان برجسته گشت و نهادهای بین‌المللی از این خفقانها آگاه شدند.

این ایستادگی به خاطر ایمان و شهادتها، نه تنها افکار عمومی جهان را متأثر ساخت، بلکه جرقه‌ای شد برای پاشیدن بذر بشارت انجیل در خاک ایران. دیگر مسئله، صرفاً مربوط به یک قوم خاص چون ارامنه نبود، بلکه پژواک جفایی بود که بر کسانی روا می‌شد که با مذهبی که تنها نامش بر شناسنامه‌شان باقی مانده بود، به دنیا آمده بودند، اما در ادامه مسیر زندگی با شنیدن مژده نجات بخش انجیل، خواهان آن شدند که به عنوان ایرانیانی مسیحی شناخته شوند، نه مسلمان. این دگرگونی هویتی، نقطه آغاز شکستن سکوت و بالا رفتن بهای ایمان در سرزمینی است که پذیرش مسیحیت، اغلب به معنی زندان، آزار، یا حتی جان باختن در راه اعتقاد بود.

دولت ایران در برخورد با اقلیتهای مسیحی چنان بی‌پروایی پیش گرفت که حتی پس از به قتل رساندن کشیش روانبخش در جنگلهای ساری، کوشید مرگ او را به شکلی ساختگی، "خودکشی" جلوه دهد و در ادامه همین روند، ساختمان کلیسای گرگان — که به دست کشیش هایک هوسپیان بنیان گذاری شده بود — به دستور ستاد اجرایی فرمان امام مصادره گردید و بدون هیچ گونه ملاحظه دینی یا حقوقی، در فهرست اموال قابل مزایده قرار گرفت.

تاکوش و چهار فرزندش (ربکا، جوزف، ژیلبرت و آندره) سرانجام به کالیفرنیا مهاجرت کردند و در آن جا توسط جمعیت بزرگی از ارامنه و ایرانیان، از جمله اعضای خانواده و دوستانشان از تهران، احاطه شدند. فرزندان کشیش هایک، با هدف حفظ و گرمی داشت یاد و میراث پدرشان در راه مبارزه برای ایمان، و همچنین برای به تصویر کشیدن سختیها و جفایی که نوکیشان مسیحی در ایران متحمل شده‌اند، در سالهای پس از آن، مستندی تحت عنوان "فریادی از ایران" (A Cry From Iran) تهیه و منتشر کردند. این مستند که در سال ۲۰۰۷ میلادی، (۱۳۸۵ ه.ش) ساخته شد، علاوه بر بازگویی زندگی و خدمات تأثیرگذار کشیش هایک در تاریخ مسیحیت معاصر ایران،

تصویری حقیقی و ملموس از دوران پر مخاطره و دشواریهای بی‌سابقه‌ای را ارائه می‌دهد که نوکیشان ایرانی در دفاع از باورهای خود با آن مواجه بودند.

تحقیق، ترجمه و تألیف: زوفا رایان

شما می‌توانید جهت آشنایی بیشتر با مشاهیر تاریخ کلیسا، از وب سایت رسمی کلیسای خداوند عیسی مسیح به نشانی www.persian-ljc.com دیدن فرمایید.

منابع:

Assemblies of God World Missions. (2024, March). Iran's Christian martyr Haik Hovsepian. Retrieved June 2, 2025, from <https://news.ag.org/en/articles/spiritual-life/2024/03/iran-s-christian-martyr-haik-hovsepian>

Baylor University. (2004, December 26). [Archived journal article]. Retrieved June 2, 2025, from <https://web.archive.org/web/20041226124026/http://www.baylor.edu/truett/journal/index.php?id=20622>

Hovsepian Legacy. (n.d.). Haik Hovsepian legacy. Retrieved June 2, 2025, from

http://hovsepian.com/haik_legacy.htm

Hovsepian Ministries. (n.d.). A Cry From Iran [Video]. YouTube. Retrieved May 29, 2025, from

<https://www.youtube.com/watch?v=DfRd59IF8Ss>

Iran Human Rights Documentation Center. (n.d.). Haik Hovsepian Mehr.

Retrieved June 2, 2025, from

<https://www.iranrights.org/fa/memorial/story/-8755/haik-hovsepian-mehr>

Wikipedia. (n.d.). Haik Hovsepian Mehr. Retrieved June 2, 2025, from

https://de.wikipedia.org/wiki/Haik_Hovsepian_Mehr